

صعصعة بن صوحان

شاگرد راستین امیر بلاغت علی علیه السلام

محمود مطهری نیا

چکیده

صعصعة بن صوحان از شاگردان و یاران راستین امیر مؤمنان علیه السلام بود که در سخنوری و حاضر جوابی زبانزد خاص و عام بود. صعصعه در دوران پیامبر و خلیفه اول، خردسال بود و در زمان خلیفه دوم جوانی دلیر و دانا قلمداد می‌شد. در روزگار عثمان، صعصعه جزو بزرگان کوفه بود که به علت سخنرانی و شوراندن مردم بر ضد خلیفه به شام تبعید شدند.

در دوران خلافت امیر مؤمنان علیه السلام صعصعه همواره حضوری پررنگ داشت و در تمام جنگ‌های حضرت علی علیه السلام در میدان نبرد دیده می‌شد. قدرت سخنوری صعصعه سبب شد امام او را «خطیب شحشح» بخواند و در جنگ نهروان او را برای گفتگو با خوارج بفرستد. بسیاری از نامه‌های حضرت نیز به قلم این خطیب توانا نوشته شده است. در گفتگوهای میان صعصعه و معاویه، بارها دشمنی خود به معاویه را بیان می‌کرد. صعصعه مردی ثقه، اما قلیل الحدیث بوده که بیش از یاران و شاگردان دیگر امیر مؤمنان علیه السلام به مهدویت و آخرالزمان معرفت داشته است. او را از معماران شهر کوفه و نیز از شرکت‌کنندگان در تشییع پنهانی پیکر پاک امام علی علیه السلام دانسته‌اند. این مقاله پس از معرفی صعصعة بن صوحان و خاندان او به نقش او در زمان امام علی علیه السلام می‌پردازد.

واژگان کلیدی: صعصعة بن صوحان، علی علیه السلام، اصحاب، سخنوری، معاویه.

مقدمه

در طول حیات و حضور ائمه علیهم‌السلام جمعی از نیکان روزگار، در کسوت یاران و صحابه بلندمرتبه ایشان شناخته می‌شدند. این در حالی بود که در بخش عمده‌ای از این مدت، به سبب وجود محدودیت‌های گوناگون، برقراری روابط آزاد و تربیت نیرو چندان ساده نبوده است. از جمله شاگردان راستین امیرالمؤمنین علیه‌السلام «صعصعة بن صوحان» بود که مورد تأیید و تمجید آن امام همام قرار داشت و به وی اعتماد بسیار داشتند. او تا زمان معاویه می‌زیست و در طول حیات خود، بارها به دفاع از حضرت علی علیه‌السلام پرداخت. در این نوشتار کوشیده‌ایم تا با جست‌وجو در منابع مختلف تاریخی و حدیثی بتوانیم تصویری نسبتاً جامع از این رادمرد تاریخ صدر اسلام ارائه کنیم. این تحقیق ظرفیت آن را دارد که در قالب داستان و نمایشنامه زمینه‌ساز تولید آثار هنری ارزشمند قرار گیرد و الگوی شایسته‌ای به علاقه‌مندان اهل بیت علیهم‌السلام و یاران ایشان ارائه دهد.

صعصعه از بزرگان قبیله عبدالقیس و خطیبی فصیح، خوش‌بیان، فاضل، متدین و از اصحاب خاص امیر مومنان علی علیه‌السلام بود.^۱ وی از قبیله عبدقیس بود که به «عبدی» شهرت داشتند و از جمله خاندان‌های عرب یمنی و از تیره ربیعه بودند که از قبل از ظهور اسلام، خداپرست بوده و پس از ورود اسلام به میان آنان، با اهل بیت علیهم‌السلام رابطه‌ای عالی داشتند.^۲ ظاهراً این خاندان همگی خطیب بودند و در چنین خاندان خطیب‌پروری، وی به عنوان خطیبی توانا شهرت داشت و او را در زمره خطیب‌ترین مردمان می‌خواندند.^۳ امام علی علیه‌السلام هنگامی که وقف‌نامه چاه‌ها، قنوات و اموال خود را برای محرومان می‌نوشت، عده‌ای را

شاهد می‌گرفت و صعصعة بن صوحان از جمله این شاهدان بود.^۴ همچنین صعصعه را از معماران شهر کوفه دانسته‌اند.^۵

در منابع تاریخی اشاره‌ای به زمان تولد، سن و عمر صعصعه نشده است و با توجه به این که معلوم نیست در چه سنی دار فانی را وداع گفته، با محاسبه نیز نمی‌توان آن را به دست آورد. تنها گزارش درباره مقطع کودکی او مربوط به دوره پیامبر ﷺ است که ضمن سفر امیرالمؤمنین علیه السلام به یمن، اسلام آورده، شرف حضور و درک محضر آن حضرت را نمی‌یابد.^۶

صعصعه در دوران خلفا

دوره خلیفه نخست، ادامه دوره نوجوانی صعصعه بوده؛ لذا فعالیت خاصی از او نقل نشده؛ ولی در دوره خلیفه دوم، روایتی در دست است که او را شجاع و دانا نشان می‌دهد. نقل شده است که در ایام جوانی، روزی مال هنگفتی از ناحیه ابوموسی برای خلیفه دوم می‌آید و رسیدن این مال، پس از تقسیم بیت‌المال بود. خلیفه بر منبر رفت و از نحوه تقسیم آن مال در آن شرایط سؤال می‌کند. صعصعه جوان برمی‌خیزد و می‌گوید: «جایی از مردم نظر می‌خواهی که در قرآن اجازه داده نشده است. آن را در همان جایی قرار ده که خداوند قرار داده است.» خلیفه او را تصدیق کرد و گفت: «تو از منی و من از تو!» و سپس آن مال را میان مسلمانان تقسیم کرد.^۷

در سال ۳۳ هجری چند تن از اشراف کوفه و مهتران و فصیحان عرب، به سخنرانی و شوراندن مردم علیه عثمان مشغول بودند. چهره‌های شاخص این جریان افراد ذیل بودند: مالک اشتر نخعی، ثابت قیس نخعی، کمیل بن زیاد نخعی، عروة بن جعد، عمرو بن جموح و صعصعة بن صوحان. عثمان این جمعیت را از کوفه به شام تبعید می‌کند.^۸ پس از مدتی که از سکونت این جمع به شام گذشت، معاویه برای عثمان نوشت:

«همانا گروهی پیش من آمدند که نه خردی دارند و نه دین. از عدالت و دادگری به ستوه آمده و دل‌تنگ شده‌اند. خدا را منظور ندارند و با دلیل و برهان سخن نمی‌گویند. همانا تنها قصدشان فتنه‌انگیزی است و خداوند، آنان را گرفتار و رسوا خواهد کرد و از آن گروهی نیستند که از ستیز ایشان بیمی داشته باشیم.»

سپس معاویه این گروه را که شامل: مالک اشتر نخعی، ثابت بن قیس همدانی، کمیل بن زیاد نخعی، زید بن صوحان و برادرش صعصعه، جندب بن زهیر غامدی، جندب بن کعب ازدی، عروه بن جعد، عمرو بن حمق خزاعی و ابن کواء بودند، از شام به حمص تبعید کرد. عبدالرحمان بن خالد بن ولید، امیر حمص، در مدت سکونت آنان بارها ایشان را مورد تحقیر و توهین قرار داد و سرانجام از معاویه خواست که ایشان را به کوفه بازگرداند.^۹

در روزگار عثمان نیز زمانی که خلیفه بر منبر بود، صعصعه خطاب به او گفت: «ای عثمان! خود منحرف شدی و امت تو نیز منحرف شدند. عدالت پیشه کن تا امت تو نیز به عدالت رفتار کنند.» عین این عبارت از برادرش زید نیز نقل شده است. بر خورد دیگر صعصعه با عثمان را شیخ طوسی به نقل از خود او نقل کرده است^{۱۰} و مشابه این گزارش را با اندک تفاوتی در دیگر منابع می توان یافت.^{۱۱}

روزی صعصعه علیه عثمان سخنرانی مفصلی می کند. عثمان نیز که به خشم آمده بود، او را «بجباغ نفاخ» خواند و گفت: «او نه می داند خدا کیست و نه این که خدا کجاست!» کنایه از این که نه عظمت خدا را در نظر می گیرد و نه به این توجه دارد که او در همه جا حاضر است و سخنانش را می شنود. صعصعه نیز به تفصیل پاسخ او را می دهد.^{۱۲} نام صعصعه در میان افرادی که به تجهیز و تدفین ابوذر همت گماشتند نیز دیده می شود.^{۱۳}

صعصعه در دوره خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

با توجه به قرابت صعصعه با امیرالمؤمنین علیه السلام در این دوره حضوری فعال و چشمگیر داشت. در همین راستاست که در تمام جنگ‌های حضرت علی علیه السلام نام او دیده می شود. ادب صعصعه نسبت در برابر امام و نوع شناخت وی از حضرت را در موضع گیری‌های او پس از خطبه روز نخستین امام علی علیه السلام می توان دریافت. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آغاز حکومتشان و پس از بیعت، خطبه‌ای ایراد فرمودند و بلافاصله پس از ایشان صعصعه نیز به پاخاست و خدمت امام علیه السلام عرضه داشت:

«به خدا سوگند که ای امیر مؤمنان، تو خلافت را آراستی و آن تو را نیاراست، و تو مقام آن را بالا بردی و نه آن مقام تو را، و آن به تو نیازمندتر است تا تو به آن.»^{۱۴}

در همین دوره حکومت امام علی علیه السلام است که در تأیید و تمجید توانایی فوق العاده صعصعه در خطابه، امیر فصاحت و بلاغت، حضرت علی علیه السلام، او را «خطیب شحشح»^{۱۵} خواندند، یعنی در خطبه خواندن رساست. بنا بر نقل طبری در ماجرای جنگ جمل که ربیعان در برابر ربیعان و یمینان در برابر یمینان لشکر آرای کرده بودند، صعصعه و دو برادرش، زید و سیحان، از حضرت علی علیه السلام درخواست می کنند که به ایشان اذن داده شود تا در مقابل مضریان که نیمی از جمعیت جمل را تشکیل می دادند، بایستند. حضرت هم با درخواست آنان موافقت می کنند.^{۱۶} دو برادر صعصعه در این جنگ به شهادت می رسند و او نیز زخمی می شود.^{۱۷}

نقل شده است وقتی حضرت علی علیه السلام از جنگ جمل بازگشت، محمد بن عمیر بن عطارد تیمی و احنف بن قیس و صعصعه بن صوحان عبدی و چند تن دیگر را به حضور طلبیدند، و آنان به عنوان خلافت بر امام سلام کردند. حضرت به آنها فرمود: «شما بزرگان عرب و سران یاران منید. بگوئید درباره این جوانک عیاش (معاویه) چه باید کرد؟» صعصعه گفت: «معاویه را هوس به عیاشی کشانده و دل به دنیا داده و کشتن مردان برای وی آسان است و آخرت خویش را به دنیای آنها فروخته است. اگر با تدبیر درباره او عمل کنی، ان شاء الله نتیجه نیکو خواهد بود و توفیق به وسیله خدا و پیغمبر و توای امیر مؤمنان به دست خواهد آمد. صلاح این است که یکی از محارم مورد اعتماد خویش را با نامه ای بفرستی و او را به بیعت خویش دعوت کنی. اگر پذیرفت، تکلیف او روشن است؛ و گرنه با وی جهاد کن و بر قضای خدا صبوری ورز، تا کار یکسره شود».

امام فرمودند: «ای صعصعه! دستور می دهم نامه را خودت بنویسی و پیش معاویه ببری. آغاز نامه را تهدید و بیم کنی و در انجام آن از توبه سخن بیاوری. آغاز نامه چنین باشد: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ از بنده خدا علی، امیر مؤمنان، به سوی معاویه. درود بر تو، اما بعد...» سپس آنچه را به من گفتی در آن بنویس و آیه ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ را در عنوان نامه ثبت کن».^{۱۸}

این ماجرا به خوبی بیان کننده جایگاه صعصعه نزد آن حضرت است. صعصعه از امام خواست که او را از این کار معاف دارد؛ اما امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «دستور می دهم بنویسی.» و صعصعه اطاعت کرد. پس نامه را آماده کرد و بار سفر بست و به دمشق و دربار

معاویه رفت. به نقل برخی منابع، در همان بدو ورود، میان او و دربانان معاویه مشاجره لفظی رخ می‌دهد. پس از حضور در کاخ معاویه باز هم صعصعه حاضر جوابی می‌کند و جواب‌های محکم، کوبنده و در کمال شیوایی و رسایی به پرسش‌های معاویه می‌دهد.^{۱۹}

پیش از شروع جنگ صفین، سپاه معاویه که زودتر به منطقه درگیری رسیده بود، بر آب مسلط شده و مانع دسترسی سپاه امام علی علیه السلام به آب می‌شوند. «ابو اعر» سواران و پیادگان را بر سر آب به صف کرده و تیراندازان را همراه با نیزه‌داران و سپرداران، پیشاپیش آنان گماشته بود و همگی دستار سپید بر سر بسته و ایستاده بودند. وقتی به حضرت علی علیه السلام گزارش ماجرا را می‌دهند، ایشان صعصعه را فرامی‌خوانند تا سراغ معاویه برود و این پیام را به او ابلاغ کند: «ما مسیر خود را طی می‌کنیم و دوست نداریم قبل از آن که حجت را تمام کنیم، آغازگر جنگ باشیم؛ پس از اطراف آب کنار روید تا ببینیم سرنوشت ما و شما به کجا می‌انجامد. در غیر این صورت، جناح پیروز، آشامنده آب خواهد بود». صعصعه این پیام را به معاویه رساند. در این جا نیز بحث سختی میان معاویه و صعصعه در گرفت.^{۲۰}

به دلیل همین توانایی در فن بیان و اعتمادی که امام به صعصعه داشتند، در جنگ نهروان نیز امیرمؤمنان علیه السلام او را برای گفت‌وگو با خوارج فرستادند.^{۲۱}

از جمله مطالب مشهور در منابع که هم مورخان و هم محدثان درباره صعصعه نقل کرده‌اند، ماجرای بیماری اوست. اصبح بن نباته می‌گوید: صعصعه بن صوحان بیمار شد. به همراه حضرت علی علیه السلام برای عیادت وی به منزلش رفتیم. او که در بستر بیماری افتاده بود، با دیدن حضرت، بسیار خوشحال شد. حضرت علی علیه السلام به او محبت فراوان کرد و هنگام خداحافظی فرمودند: «ای صعصعه! این دیدار تکلیف من بود؛ مبادا آن را موجب فخر و مباهات بر دیگران قرار دهی.» صعصعه پاسخ داد: نه، یا امیرالمؤمنین، که آن را اجر و ذخیره آخرت می‌دانم. امام فرمودند: «به خدا قسم من تو را کم هزینه (برای اسلام)، اما پرتلاش می‌بینم». صعصعه پاسخ داد: به خدا قسم شما در نظر من بسیار آگاه به خداوند هستید و او در نظر شما بزرگ است و شما نیز نزد پروردگار جایگاهی بلند دارید و اهل حکمت و نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم هستید.^{۲۲}

پس از اختلاف مردم عراق در مورد ترک جنگ پس از صفین، هر کدام از یاران امام

علی علیه السلام مطالبی بیان نمودند. در میان این صحبت‌ها صعصعه نیز برخاست و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! ما زمانی که مردم به سوی طلحه و زبیر می‌رفتند، به سوی تو پیش افتادیم. شخص خردمندی ما را به یاری کار گزار تو، عثمان بن حنیف فراخواند. ما نیز او را اجابت کردیم. او با دشمن تو جنگید؛ تا این که با مردمی از بنی عبد قیس برخورد کردیم. آنان خداوند را عبادت کرده بودند. زانوان آنان همچون زانوان شتر و پیشانی آنان همچون چرم سخت بود. زنده به اسارت درآمد و کشته و مصلوب گشت. ما نخستین قتیل و اسیر بودیم. سپس سختی ما را در صفین دیدی».^{۲۳}

نامه‌ای را که حضرت علی علیه السلام برای مردم مصر درباره امارت مالک اشتر نخعی نوشتند را نیز صعصعه نقل کرده است.^{۲۴} بنا بر روایات، صعصعه بیش از اطرافیان خود نسبت به مهدویت و آخرالزمان معرفت داشته است.^{۲۵} به استناد این روایات در شرایطی که میزان معرفت برخی آن قدر اندک بود که در پاسخ به «سلونی قبل آن تفقدونی» امام می‌پرسیدند تعداد تارهای موی من چقدر است؟!، صعصعه از ایشان درباره آخرالزمان و دجال و مهدویت سؤال می‌پرسید. نزال بن سبره گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما خطبه خواند و حمد خدای عز و جل کرد و او را ثنا گفت و بر پیغمبر و آلش صلوات فرستاد و سه بار فرمود: «ای مردم! از من بپرسید، پیش از آن که مرا از دست بدهید.» صعصعه برخاست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! دجال چه زمانی خروج می‌کند؟ فرمود: «بنشین، خدا سخت را شنید و قصدت را دانست و سؤال شده از سؤال کننده به این موضوع داناتر نیست؛ ولی برای آن نشانه‌ها و آمادگی‌هایی است که دنبال یکدیگر می‌آیند، چون دو لنگه کفش. اگر خواهی به تو خبر دهم؟» عرض کرد: آری، یا امیرالمؤمنین. و آن حضرت فرمود:

«نشانه‌اش اینهاست: نماز را بمیرانند؛ امانت را خیانت کنند؛ دروغ را حلال شمارند؛ ربا بخورند و رشوه بگیرند؛ ساختمان‌ها را محکم و نیکو بسازند و دین را به دنیا بفروشند؛ سفیهان را به کار گمارند؛ با زنان مشورت کنند؛ قطع رحم کنند؛ پیرو هوس گردند؛ خونریزی را آسان دانند؛ حلم ناتوانی باشد؛ ستم افتخار باشد؛ فرماندهان زناکار باشند؛ وزیران ستمکار؛ کدخدایان خیانتکار؛ قرآن خوانان فاسق؛ گواهی دروغ پدید شود و زناکاری آشکارا باشد و گفتار تهمت و خلافت معمول گردد؛ قرآن‌ها را زیوربندی کنند و مسجدها را نقاشی کنند

و مناره‌ها را بلند سازند؛ اشرار را احترام کنند و در صفوف مزاحمت نمایند و دل‌ها با هم مخالف باشند و عهد را بشکنند و موعود نزدیک گردد؛ زن‌ها با شوهران خود در بازرگانی شرکت کنند برای حرص دنیا؛ آواز بی‌دین‌ها برتری یابد و از آنها گوش کنند؛ سرپرست هر قومی رذل‌تر آن‌ها باشد و از هرزه‌ها برای کناره‌گیری از شرشان پرهیز کنند؛ دروغگو را تصدیق کنند و خائن را امین شمارند؛ کنیزان خواننده تهیه کنند و نگه‌دارند و ساز و آواز فراهم سازند؛ آخر کسان امت، اول آنها را لعن کنند؛ زن‌ها سوار بر زین شوند و زنان شبیه مردان گردند و مردان شبیه زنان؛ گواه نطلییده گواهی دهد و گواه دیگری بدون اطلاع، برای طرفداری گواهی دهد؛ برای دنیا فقه آموزند و کار دنیا را بر آخرت مقدم دارند؛ پوست میش‌ها را بر دل گرگ‌ها پیوشند؛ دل‌های‌شان گندتر از مردار باشد و تلخ‌تر از صبر. در این وقت، زود زود و شتاب و شتاب، که در آن روز، بهترین جاییت‌المقدس باشد و زمانی بر مردم آید که هر کدام آرزو دارند که ساکن آن باشند».^{۲۶}

روزی در دوره حکومت امام علی علیه السلام و به هنگام نماز، اشعث در صف آخر نمازگزاران آن‌گونه که آداب مسلمان‌هاست نشست؛ بلکه صف‌ها را شکافت و گردن‌های نمازگزاران را این طرف و آن طرف زد تا در صف اول نماز بگزارد. همین که به جلوی جمعیت رسید، گروه انبوهی از ایرانیان را دید که اطراف منبر امیرمؤمنان علیه السلام گرد آمده‌اند. اشعث با قطع کردن خطبه و سخنرانی حضرت، با صدای بلند، آن بزرگوار را مخاطب ساخت و گفت: ای امیرمؤمنان! این سرخ‌رویان بر ما چیره شده‌اند! امیرمؤمنان علیه السلام از شدت ناراحتی، مکرر با پای مبارکش به منبر می‌زد و به اشعث فرمود: چه می‌گویی؟! سپس سکوت کردند. صعصعه که در جمع حضور داشت با جمله «ما را با اشعث چه کار؟» او را سرزنش کرد. امام پس از سکوتی طولانی سر بلند کردند و بدون این که به اشعث نگاه کنند و جوابش را بدهند، مسلمانان را مورد خطاب قرار داده و فرمودند:

«چه کسی مرا معذور می‌دارد؟ چه کسی به انصاف درباره من حکم می‌کند؟ یکی از این افراد بی‌شخصیت که نه دارای اندیشه است و نه هدف، بلکه انسانی کودن و پرخواب و شهوتران است و با لولیدن در رختخواب، از ناز و نعمت پرخوری و شکم‌بارگی مانند حیوان، به بی‌شخصیتی و کسل بودن و تنبلی خود اکتفا نموده، بلکه دیگران را نیز از آموختن

معارف دین محروم می‌کند و آنان را مورد طعن قرار می‌دهد؛ زیرا آنان قلب‌های شان متوجه علم و اهل دانش بوده و اطراف امام و پیشوای خود و منبر وی گرد می‌آیند. ای اشعث! آیا مرا امر می‌کنی که آنان را طرد کنم، آن‌گونه که گروهی مرفه از طرفداران حضرت نوح علیه السلام چنین درخواستی از او نمودند و بدو چنین گفتند: افرادی که اطراف تو را گرفته، از تو پیروی می‌کنند، جز اراذل و اوباش و بی‌اندیشه‌ها نیستند. بلکه ای اشعث! پاسخ من به تو، همان پاسخ پیامبر خدا حضرت نوح علیه السلام به افراد پست و بی‌شخصیت قومش است که فرمود: من آنان را طرد نخواهم کرد؛ چون در این صورت از جمله جاهلان خواهم بود. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و موجودات زنده را آفرید، البته او شما را برای این که به آئین اسلام بازگردید، سرکوب می‌کند؛ آن‌گونه که شما در اوایل، آنان را می‌زدید تا داخل در دین اسلام شوند».

صعصعه درباره ساعت آخر عمر شریف امام علیه السلام نقل می‌کند: پس از ضربه خوردن ایشان به دست ابن ملجم مرادی، به دیدار آن حضرت شرفیاب شدم، ولی به علت وخامت حال ایشان، کسی اجازه ملاقات نداشت. پس گفتم: از طرف من به حضرت علی علیه السلام بگویید: رحمت خداوند بر تو باد ای امیرمؤمنان! در حال حیات و بعد از آن؛ چرا که خدا در نزد تو بزرگ و آگاهی تو نسبت به او زیاد است. لحظه‌ای بعد پاسخ حضرت را آوردند که فرموده بود: «خدا تو را رحمت کند که کم‌هزینه و پرفایده هستی».^{۲۷}

صعصعه بن صوحان از اصحابی بود که در نیمه‌های شب، در تشییع پنهانی جنازه مطهر امیرمؤمنان علی علیه السلام شرکت داشت. وقتی حضرت را دفن کردند، نزدیک قبر آمد و نوحه‌سرایی کرد. سپس او و همراهانش به شدت گریستند و به امام حسن و امام حسین علیه السلام و سایر فرزندان علی علیه السلام تسلیت گفتند.^{۲۸}

صعصعه، پس از شهادت امام علی علیه السلام

پس از صلح امام حسن علیه السلام، معاویه وارد کوفه شد. در آن روز گروهی از اصحاب حضرت علی علیه السلام نیز در کوفه حضور داشتند و امام حسن علیه السلام برای بعضی از آنها در فهرستی که نام و نام پدرانشان مشخص شده بود، از معاویه امان گرفت. از جمله این افراد، صعصعه بن صوحان بود. این افراد، برخلاف میل باطنی خود، می‌بایست نزد معاویه رفته، به عنوان خلیفه مسلمین

به او سلام می کردند. وقتی صعصعه بر معاویه وارد شد، معاویه که خاطرات تبعید او در دوره عثمان و نیز نبرد صفین را به یاد داشت گفت: «چقدر خشمگین هستم که تو در امان من باشی.» صعصعه پاسخ داد: به خدا قسم، من نیز از این که تو را حاکم بر مسلمانان بپذیرم، بسیار ناراضی ام. معاویه گفت: اگر در به رسمیت شناختن من راستگو هستی، به منبر برو و علی را لعن کن! صعصعه که از سویی متعهد به صلح نامه امام خود بود و از سوی دیگر، از حضرت علی علیه السلام دست بردار نبود، بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

«ایها الناس! از نزد کسی می آیم که شرارتش را مقدم داشته و خیرش را مؤخر کرده است و به من فرمان داده است که حضرت علی علیه السلام را لعنت کنم. پس او را لعنت کنید، خداوند نیز او را لعنت کند.»

حاضران در مسجد با صدای بلند آمین گفتند. معاویه گفت: «نه، به خدا قسم مقصود تو کسی جز من نیست. باید دوباره او را با نام مشخص کنی.» صعصعه بار دیگر بر منبر آمد و به گونه ای سخن گفت که هر کس آن را به گونه ای معنا می کرد. معاویه که از وی ناامید شده بود، دستور داد تا صعصعه را بیرون کردند.^{۲۹}

صعصعه که به حاضر جوابی شهرت داشت،^{۳۰} در این دوران در گفت و گوهای میان او و معاویه بارها از دور و نزدیک به معاویه اظهار دشمنی می نمود. زمانی که معاویه، صعصعه بن صوحان عبدی و عبدالله بن کوی ایشکری را با تنی چند از یاران حضرت علی علیه السلام و مردان قریش بازداشت کرده بود، مشاجرات اینان با معاویه شدید بود؛ تا جایی که تعابیر معاویه، صراحت بر تمایل او به قتل صعصعه داشت.^{۳۱}

در جای دیگری معاویه به صعصعه می گوید: به خدا ای پسر صوحان! از مدت ها پیش مرگت رسیده است، ولی بردباری پسر ابوسفیان از مرگت جلوگیری می کند. صعصعه گفت: این به فرمان و قدرت خداست که فرمان خدا مقرر و انجام شدنی است.^{۳۲}

روزی ابن عباس از صعصعه پرسید: سالاری در میان شما به چیست؟ گفت: «غذا دادن و سخن نرم گفتن و بذل مال، و این که مرد چیزی از کسی نخواهد و با کوچک و بزرگ دوستی کند و همه مردم به نزد او مساوی باشند.» ابن عباس پرسید: جوانمردی چیست؟ گفت: «این که دو تن فراهم آیند و نگهبان نداشته باشند و صاحبشان نکو باشد و محتاج صیانت

نباشند و پیرو نزاهت و دیانت باشند.» ابن عباس پرسید: در این باب شعری به یاد داری؟ گفت: «بلی، مگر گفتار مره بن ذهل بن شیبان را نشنیده‌ای که گوید: سالاری و جوانمردی را به آسمان آویخته‌اند. وقتی دو دونه به یک مقصد روند، دو رگه به زمین می‌خورد، اما آن که نژاد سالم دارد، به مقصد می‌رسد.»

ابن عباس به او گفت: اگر کسی به کسب معنای این اشعار در شرق و غرب بگردد، نمی‌توانم او را ملامت کنم. ای فرزند صوحان! ما اخبار فراموش شده عرب را از تو فرا می‌گیریم؛ به نزد شما حکیم کیست؟ گفت: «هر که بر خشم خویش تسلط داشته باشد و شتاب نکند و اگر پیش او به حق یا باطل سعایت کنند، نپذیرد و قاتل پدر یا برادر خویش را بیابد و او را ببخشد و نکشد. ای ابن عباس! حکیم چنین کسی است.» ابن عباس گفت: ای پسر صوحان! تو دانشور عربی.^{۳۳}

وفات یا شهادت صعصعه

برخی گفته‌اند وی در روز جمل در سال سی و شش هجری و در سپاه حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید،^{۳۴} لکن بنا بر مشهور در عهد معاویه در ۵۶ یا ۶۱ هجری^{۳۵} در کوفه در گذشته است.^{۳۶} همان‌طور که دیدیم، بارها معاویه او را تهدید به مرگ کرده بود و از همین رو نمی‌توان احتمال ترور را درباره او منتفی دانست.

یادگارهای صعصعه

از فرزندان صعصعه، تنها عمرو^{۳۷} و صوحان و محمد^{۳۸} و عبدالرحمن^{۳۹} و نیز فرزند محمد به نام عمرو را می‌شناسیم که همه آنان از افراد ناشناخته رجال هستند که تنها نام ایشان در منابع فوق و عموماً فقط یک مرتبه ذکر شده است.

پس از واقعه جانگداز کربلا که امام سجاد علیه السلام در اجتماع مردم شهر مدینه با چشمانی اشکبار، اخبار جانسوز کربلا را بیان می‌فرمود، صوحان بن صعصعه بن صوحان در میان حاضران بود و از این که به واسطه بیماری و دردی که در دو پایش وجود داشت، نتوانسته بود در کربلا حضور یابد و مولایش حسین علیه السلام را یاری کند، عذرخواهی کرد. امام سجاد علیه السلام عذرش را پذیرفته، از وی تشکر کرد و برای او و پدرش دعا کرد.^{۴۰}

صعصعه ثقه بود، ولی روایات اندکی از وی به دست ما رسیده است.^{۴۱} حدیث‌شناسان صعصعه را «قلیل الحدیث» توصیف کرده‌اند؛ ولی از این که رجالی کبیر، نجاشی او را در کتاب خود نام برده است،^{۴۲} معلوم می‌شود که وی کتاب حدیث داشته؛ زیرا مبنای کتاب رجالی نجاشی، گردآوری شیعیان صاحب کتاب است. کسانی که صعصعه از حضرت علی علیه السلام، ابن عباس و عثمان حدیث نقل کرده و افرادی چون: ابواسحاق سیبسی، ابن بریده، شعبی، مالک بن عمیر و منهال بن عمر از صعصعه روایت کرده‌اند.^{۴۳}

مسجد صعصعه در کوفه

مسجد صعصعه بن صوحان یکی از مساجد مهم و شریف کوفه است و جماعتی امام زمان علیه السلام را در ماه رجب، در آن مسجد مبارک مشاهده کرده‌اند. سید ابن طاووس و شهید اول و دیگران، اعمال مخصوص این مسجد را در کتاب‌های خود آورده‌اند. این مسجد از جمله اماکن شریفی است که شیعیان در دوره غیبت کبری توفیق دیدار امام عصر علیه السلام را در آن یافته‌اند. برای نمونه، شیخ مفید و شیخ محمد بن مشهدی، مؤلف «مزار کبیر» در کتاب مزارشان، با اسناد خود از علی بن محمد بن عبدالرحمن شوشتری روایت کرده‌اند که گفت:

وقتی گذارم به طایفه بنی‌رواس افتاد، یکی از برادران دینی به من گفت: خوب است با هم به مسجد صعصعه برویم و در آن نماز بگزاریم؛ زیرا ماه رجب است و در این ماه، زیارت این اماکن شریفه که ائمه علیهم السلام در آن قدم نهاده و نماز گزارده‌اند، مستحب است. من هم با او به مسجد صعصعه رفتم. چون به در مسجد رسیدیم، دیدم شتری زانوان بسته و در مسجد خوابیده است. وقتی وارد مسجد شدیم، دیدیم مردی در لباس حجازی که عمامه‌ای مثل آنها بر سر گذاشته، نشسته و دعایی را می‌خواند که من و رفیقم از حفظ کردیم. آن‌گاه سجده‌ای طولانی کرد؛ سپس برخاست و سوار شتر شد و رفت. رفیقم گفت که این مرد خضر بود. افسوس که با وی سخن نگفتیم؛ مثل این که مهر بر دهان ما زده بودند. پس از نماز از مسجد بیرون آمدیم و در میان راه ابن ابی داود روایی را ملاقات کردیم. پرسید: از کجا می‌آیید؟ گفتیم: از مسجد صعصعه. سپس آنچه دیده بودیم، به اطلاع وی نیز رساندیم. ابن ابی داود گفت: این مرد

در هر روز یا سه روز یک بار به مسجد می‌آید و با کسی هم سخن نمی‌گوید.
 پرسیدم: او کیست؟ گفت: شما گمان کردید چه کسی بود؟ گفتیم: به نظر ما
 او خضر است. گفت: به خدا قسم او کسی است که خضر نیازمند به ملاقات
 اوست. پس بروید که ان شاء الله به حق می‌رسید. در این وقت، رفیقم گفت: والله
 او صاحب الزمان عجل الله فرجه بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۰۳.
۲. در این رابطه رک: بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۴، ص ۱۱۱؛ ج ۷، ص ۱۵۶؛ ج ۷، ص ۱۸۹؛ ج ۸، ص ۴۳؛ ج ۱۳، ص ۳۶۵؛ ج ۱۳، ص ۴۰۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۷۴؛ ج ۵، ص ۱۸۴؛ ج ۷، ص ۲۲۸؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۳۱؛ ج ۶، ص ۸۴؛ ج ۶، ص ۸۴؛ ج ۶، ص ۸۶؛ ج ۷، ص ۶۰.
۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۱۰.
۴. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۵۱.
۵. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۴۴؛ تقفی کوفی، الغارات، ج ۲، ص ۸۹۱.
۶. نجاشی، رجال، ص ۱۴۳؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۰۳.
۷. اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۰۳.
۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳؛ ابن خلدون، العبر، ج ۲، ص ۵۸۹.
۹. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۰-۱۳۵.
۱۰. شیخ طوسی، امالی، ص ۲۳۶.
۱۱. خلیفه بن خیاط، تاریخ، ص ۱۰۱.
۱۲. خوارزمی، المناقب، ج ۱، ص ۷۸.
۱۳. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۳۷۷.
۱۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹.
۱۵. به معنای ماهر و چیره دست. نهج البلاغه، ص ۵۱۷؛ ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۲، ص ۴۴۹؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۰۶.
۱۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۸.
۱۷. همان، ص ۵۳۰؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ج ۱۳، ص ۲۴۵.

- ١٨ مسعودی، مروج الذهب، ج ٣، ص ٣٨.
١٩. همان، ص ٣٩-٤٣.
٢٠. دینوری، الاخبار الطوال، ص ١٦٨.
٢١. شیخ مفید، الاختصاص، ص ١٢١ و ١٢٣.
٢٢. بلاذری، انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٦٣؛ طوسی، امالی، ص ٣٤٧.
٢٣. ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ١، ص ١٤١.
٢٤. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٦، ص ٧٥؛ تقفی کوفی، الغارات، ج ١، ص ٢٦٤.
٢٥. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ١، ص ٧٨.
٢٦. همان، ج ٢، ص ٥٢٥.
٢٧. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ٣، ص ٦٤٦.
٢٨. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ٤٢، ص ٢٩٥.
٢٩. رجال کشی، ج ١، ص ٢٨٥.
٣٠. ابوهلال عسکری، الاوائل، ص ٢٠٥.
٣١. مروج الذهب، ج ٣، ص ٤٠؛ جاحظ، الرسائل السياسيه، ص ٤٣٦.
٣٢. مروج الذهب، ج ٣، ص ٤٢-٤٤؛ قلقشندی، صبح الاعشى، ج ١، ص ٣٠٣.
٣٣. مروج الذهب، ج ٣، ص ٤٣-٤٤؛ نویری، نهاية الارب، ج ٣، ص ١٧٦.
٣٤. الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٢٤٤؛ الغارات، ج ٢، ص ٨٩١.
٣٥. تاریخ طبری، ج ١١، ص ٦٦٥.
٣٦. الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٢٤٤؛ الغارات، ج ٢، ص ٨٩١.
٣٧. یحیی بن حسین، تیسیر المطالب، ص ٢٧١.
٣٨. شیخ صدوق، التوحید، ص ٧٨.
٣٩. ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ٧، ص ١١١ و ١٢٢.
٤٠. سید ابن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ٢٣٠.
٤١. الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٢٤٤؛ الغارات، ج ٢، ص ٨٩١.
٤٢. رجال نجاشی، ص ٢٠٣.
٤٣. الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٢٤٤؛ تقفی کوفی، الغارات، ج ٢، ص ٨٩١.